
تجربه مادرانه زنان مطلقه از حضانت فرزندان خود (مطالعه‌ای پدیدارشناسی)

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۲۲

تاریخ تأیید: ۹۴/۶/۳۰

احمد غیاثوند

استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی - ah.ghyasvand@gmail.com

سمیه عرب خراسانی

دانشجوی دکتری مسائل اجتماعی دانشگاه اصفهان - sohakhorasani@yahoo.com

چکیده

ازدواج و تشکیل خانواده برای هر فرد، آثار و پیامدهایی به همراه دارد و موجبات هویت‌بخشی و ثبات زندگی را فراهم می‌کند؛ اما جدایی زن و شوهر موجب بروز مشکلات گوناگونی می‌شود. این امر درباره زنان با پیچیدگی و مسائل بیشتری همراه است. هدف این مطالعه، فهم تجربه‌های مادرانه زنان مطلقه پس از حضانت فرزندان خود است. پژوهش حاضر از نوع کیفی و به روش پدیدارشناسی انجام شده است. شیوه گردآوری داده‌ها، مصاحبه نیمه‌ساخت یافته بوده و در پایان با بیست تن از زنان به شیوه نمونه‌گیری هدفمند گفتگو شده است. برای تحلیل اطلاعات نیز روش کولایزی و موستاکاس به کار رفته است. در مجموع از میان زنانی که در این پژوهش با آنان مصاحبه شد، چهار نوع تجربه با مضمون‌های «تعلیق هویت جنسی زنانه»، «ناکامی در هویت‌یابی جنسیتی مادرانه»، «احساس درماندگی» و «احساس حسرت و تنهایی» به دست آمد. سپس این تجربه‌ها در سه بستر و شرایط اجتماعی و اقتصادی تحت عنوان مادری خودمحور، تقدیرمحور و فرزندمحور، جداگانه و به لحاظ ساختاری توصیف شد. البته چنانچه مضمون‌های چهارگانه تجربه‌های مادرانه و بسترهای سه‌گانه مادری زنان مطلقه شهر تهران را بر روی یک طیف در نظر بگیریم، ویژگی آشکار

تجربه مادری زنان مطلقه شهر تهران، غلبه هویت جنسی زنانگی برای دوری از تنهایی و واگذاری وظایف مادری است. در نقطه مقابل طیف، زانی قرار دارند که با وجود تلاش مادرانه و برعهده گرفتن وظایف و نقش‌های مادری، احساس ناخوشایندتری از هویت‌یابی جنسیتی خود دارند. در واقع گذشت زمان، میان‌سالی، حمایت نشدن از سوی خانواده یا پدر فرزندان، تلاش‌های آنان را به شکست در تجربه مادری کشانده است. در میانه طیف، تجربه‌های مادری فاتالیستی هستند که به نوبه خود، گونه‌ای درماندگی و استیصال را تجربه می‌کنند. اتفاقاً این نوع تجربه مادری، از آنان زنانی آسیب‌پذیر ساخته؛ چراکه در گونه‌ای تعارض هویتی قرار دارند.

واژگان کلیدی:

تجربه مادرانه، زنان مطلقه، حضانت، خانواده، پدیدارشناسی، شهر تهران

۱. بیان مسئله

امروزه تغییر ساختار و کارکرد خانواده در جامعه ایرانی بر کسی پوشیده نیست. این تحولات به نوبه خود، مسائل و مشکلاتی را در پی داشته است. یکی از مهم‌ترین مسائل خانواده در ایران، افزایش آمار طلاق در دو دهه اخیر بوده است. «طبق بررسی صورت گرفته، نسبت طلاق به هر صد ازدواج در سال‌های ۶۵ تا ۷۵، ۷۵ تا ۸۵ و ۸۵ تا ۹۰ به ترتیب ۷/۸۹، ۱۲/۰۸ و ۱۶/۳۳ درصد است» (سایت مرکز آمار ایران، ۱۳۹۳). این روند، رشد رو به افزایشی را نشان می‌دهد. در تبیین این پدیده، برخی از کارشناسان معتقدند در جامعه ایران، ازدواج دشوار، طلاق آسان را در پی دارد. گرچه عده‌ای نیز نبود تعادل و توازن در ساختار قدرت خانواده را موجب طلاق در جامعه ایران می‌دانند (رک: غیاثوند، ۱۳۹۲). از سویی باید این پیش‌بینی را پذیرفت که با اوج‌گیری طلاق در دو دهه اخیر، شاهد کاهش تمایل به ازدواج در میان جوانان ایرانی در دهه پیش رو خواهیم بود؛ مسئله‌ای که آسیب آن از طلاق کمتر نیست. در واقع این دگرگونی‌ها، هم بر شکل خانواده و هم بر ثبات آن تأثیر می‌گذارد.

در این بررسی، آنچه بیش از پیامدهای دیگر طلاق، مهم به نظر می‌رسد، حضانت فرزندان از سوی مادران پس از طلاق است. در ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی ایران - در صورت جدایی پدر و مادر - حضانت فرزند پسر تا دوسالگی و فرزند دختر تا هفت‌سالگی بر عهده

مادر است. در سال ۱۳۷۶ و در مجلس پنجم، اصلاحیه‌ای در ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی صورت گرفت که چنانچه مادر بتواند صلاحیت نداشتن پدر از نظر اعتیاد به الکل یا مواد مخدر، قمار، فساد اخلاقی و فحشا، ابتلا به بیماری روانی، تکرار ضرب و جرح و سوءاستفاده از طفل را اثبات کند، حضانت فرزندش به او واگذار می‌شود. با اصلاح این ماده از سوی مجلس شورای اسلامی و تأیید نهایی مجمع تشخیص مصلحت نظام در تاریخ ۱۳۸۲/۹/۸ حضانت فرزندان - چه پسر و چه دختر - تا هفت سالگی به مادر سپرده شد. سپردن فرزندان به مادر با شرط پرداخت هزینه زندگی و دیدار منظم با پدر، با هدف کاهش آثار جدایی بر فرزندان و تربیت صحیح آنان انجام شده؛ ولی به نظر می‌رسد زنان مطلقه را دچار چالش‌ها و مشکلات جدی کرده است.

تغییرات اجتماعی در جامعه کنونی، گونه‌های جدیدی از خانواده را ایجاد کرده که از آن جمله می‌توان به خانواده تک‌والدی اشاره کرد. این خانواده از یک بزرگ‌سال و یک یا چند فرزند تشکیل می‌شود. طلاق از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری خانواده‌های تک‌والدی است که افزایشی منظم و گسترده دارد (بهنام ۱۳۸۳، ۲۹). در خانواده‌های تک‌والدی که اغلب زاده طلاق یا جدایی هستند، نگهداری و تربیت فرزندان در ۹۰ درصد موارد به مادر سپرده می‌شود و پدر موظف به پرداخت نفقه فرزند است (همان، ۶۴). «مطابق سرشماری سال ۱۳۹۰ از ۲۱ میلیون خانوار موجود در کشور، ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار خانوار، سرپرست زن دارند؛ به بیان دیگر در سال ۱۳۹۰ سهم خانواده‌های زن‌سرپرست نسبت به سال ۱۳۸۵ از ۹/۵ درصد به ۱۲/۵ درصد افزایش یافته است. از مهم‌ترین دلایل افزایش زنان سرپرست خانوار، از دنیا رفتن مرد یا طلاق است؛ به گونه‌ای که ۷۱/۴ درصد به دلیل درگذشت مرد، ۱۰ درصد به دلیل طلاق، ۱۷/۶ درصد خانواده‌های بدسرپرست و ۵ درصد نیز زانی هستند که هرگز ازدواج نکرده‌اند (سایت مرکز آمار ایران)»^۱

اگرچه ازدواج و تشکیل خانواده برای هر فرد، منافی به همراه دارد و موجب هویت بخشیدن به افراد و ثبات زندگی می‌شود؛ درعین حال جدایی از یکدیگر موجب پدید آمدن مشکلات بسیاری برای همسران می‌شود که در این میان مسائل اقتصادی، ازدست‌دادن پیوندهای دوستی و خویشاوندی، ایجاد تنش در زندگی روزمره، تغییر نقش و عهده‌داری تربیت و مراقبت از بچه‌ها و ... از آن جمله‌اند. البته در همین زمینه تفاوت‌های بسیاری میان

زنان و مردان وجود دارد که ممکن است یکی از آنها نسبت به دیگری متحمل زیان و دردسر بیشتری شود. بی‌گمان پذیرفتن فرزندان از سوی مادران پس از جدایی، فشارهای دوچندان را به زنان وارد می‌کند. بیشتر آنان در شرایط جسمی، روحی، روانی و اقتصادی مناسبی قرار ندارند؛ ولی عهده‌دار مسئولیت خانواده و فرزندان هستند. زنان اغلب در این شرایط دچار تعارض و تعدد نقش می‌شوند و توانایی یافتن راهکاری مناسب برای مدیریت وضعیت موجود را ندارند. آمارها بیانگر آن است که در صورت جدایی، بیشتر فرزندان با مادر خود زندگی می‌کنند و اکثریت قریب به اتفاق مردان، مشارکتی در تأمین معاش و تربیت فرزندان ندارند (Steiner 2007, 135 - 141)؛ بنابراین با عنایت به افزایش طلاق در ایران و آمار فزاینده آن در شهر تهران و از سویی بر عهده گرفتن حضانت فرزندان از سوی مادران پس از جدایی از همسر (مطابق قانون مدنی ۱۱۶۹)، بررسی تجربه زیسته مادرانۀ زنان مطلقه از اهمیت بسزایی برخوردار است. به عبارتی از آنجا که ایفای نقش مادری، بخشی از هویت این زنان پس از جدایی است، جستجو و فهم معانی مادری و دستیابی به تجربه‌های مادرانۀ مشترک زنان مطلقه، از اهداف این مطالعه است؛ زیرا نحوه درک و بازنمایی‌های شناختی زنان از مادری، بر هویت و نقش آنان و نیز بر شیوه تربیت فرزندان تأثیر بسزایی دارد (White Side & Becker, 2000, 5-26).

۲. ملاحظات نظری

هویت زنان، گونه‌ای هویت پلکانی است؛ بدین معنا که برای تکمیل آن به دو فرایند ازدواج و فرزندآوری نیاز است که در برخی فرهنگ‌ها از جمله فرهنگ‌های دینی (Religious)، ترتیب رعایت این فرایندها نیز از بااهمیت قلمداد می‌شود. روی ندادن هر یک از این دو فرایند که موقعیت همسری و مادری را برای زنان فراهم می‌کند، زنان را در تعریف هویت از جانب خود و جامعه دچار مشکل می‌کند و آنان را به چشم دیگری (Other) یا غریبه (Stranger) می‌نمایاند.

تأکید فرهنگی و اجتماعی بر مادری سبب شده زنان، تجربه مادری پس از ازدواج را امری بدیهی بدانند. سیمون دو بووار معتقد است بدهت مادری تجویزی به آن میزان است که زنان به جای تصمیم‌گیری در خصوص مادر شدن یا مادر نشدن، به زمان و تعداد فرزندان خود می‌اندیشند (Neyer 2011, 5). تقدیس مادری در میادین گفتمانی اجتماعی، فرهنگی و مذهبی سبب شده زنان به هر ترتیبی خواستار تجربه مادری شوند. در جریان

ارتباط دادن جنسیت با مادری، مادر شدن امری است که تنها زنان می‌توانند به آن دست یابند و از آنان انتظار می‌رود برای رسیدن به آن مشتاق باشند.

آدریان ریچ در *زاده زن* (Of Women Born, 1986) مادری را امری در جریان همیشگی میان لذت و دشواری تصویر می‌کند. این تصویر با دو پیرنگ یادشده در تعارض با بازنمایی غالب از مادری به عنوان امری دلچسب و مفرح است که مادران برای انجام آن، توانایی ذاتی دارند. زنان در تصویر آنچه ریچ، مادری نهادی (Institutional) می‌خواند، نیروی درونی بالقوه‌ای دارند که با به دنیا آمدن فرزندان به گونه‌ای خودکار فعال می‌شود و مادری را در مسیر معهود خود پیش می‌برد. این امر در کنار القای نقص ضمنی به زنانی که مادری را تجربه نکرده‌اند، هرگونه ناکامی یا تجربه ناخوشی را در فرایند مادری، امری نامعمول، ناهنجار و مربوط به فرد زن تصویر می‌کند. ولی تولد فرزندان، تجربه دیگری برای مادران رقم می‌زند. ریچ در معرفی حقیقت تجربه مادری طبیعی (Natural) و روشن‌تر کردن دوگانه لذت / دشواری در آن معتقد است زنان، مادر بودن را دوست دارند و آن را تجربه دلپذیری می‌دانند که فرصت‌ها و امکانات جدیدی را برای آن به ارمغان می‌آورد. فرزندان به زندگی مادر جهت می‌دهند و هدفی را برای آنان تعیین می‌کنند که زندگی آنها را سمت و سو می‌بخشد. سارا رودیک (Sara Ruddick) در کتاب *تفکر مادرانه* (Maternal Thinking: Toward a Politics of Peace) مادری را تجربه‌ای می‌داند زندگی زنان را غنی و آنان را وارد مرحله پیچیده‌ای از «بودن» می‌کند که در یک ارتباط عاطفی و انسانی دوسویه میان مادر و فرزند به تحقق خویش آنان و اهداف بشری کمک می‌کند.

تجربه مادری، سویه‌های دیگری نیز دارد که از محک تجربه مغفول مانده است. پوشیده ماندن این قسم از تجربه‌های زنانه، بیشتر معلول دو عامل شمرده می‌شود: نخست سکوت بزرگ زنان (The Great Silence) درباره مادری و دیگری بداهت و طبیعی دانستن این فعالیت به عنوان وظیفه زنان در نگاه آنان و جامعه (O'Reilly 2004, 89). تولد فرزندان، تغییرات شگرفی در زندگی مادران ایجاد می‌کند. مادران معمولاً مسئول به‌زیستی فرزندان شناخته می‌شوند و از آنان انتظار می‌رود فرزندان مسئولی را برای جامعه تربیت کنند. دشواری این امر، تنها بر مادران است و در مقابل، تنها نصیب آنان دریافت تمجید و وعده پاداش معنوی است.

وابسته کردن مادران به فرزندان و تکلیف تربیت و رفاه آنان به مادران در تصویر ساختار خانوادگی نیز تأثیر دارد. تاریخ‌نگاران فمینیست چون آن دالی، الیزابت بدینتر و

شاری تر معتقدند تا پیش از چنین برداشتی از مادری و مادرانگی، زنان در امر اقتصاد خانواده فعال بوده‌اند؛ اما اتفاق صنعتی شدن به همراه غلبه فرهنگ ویکتوریایی و حواشی آن، تصویری از خانواده جنسی (Sexual Family) رقم زد که زن در آن به لحاظ مالی به شوهر خود وابسته است (Neyer 2011, 8). در چنین روندی زنان با ازدواج و تولد فرزندان، استقلال اقتصادی خود را از دست می‌دهند و با تبدیل شدن به افرادی وابسته از میزان سرمایه فرهنگی و نمادین شخصی آنان نیز کاسته می‌شود. تکلیف مسئولیت تربیت فرزندان و پیش‌فرض داشتن مهارت‌های مادری، فشار بسیاری را بر زنان به عنوان مسئول مستقیم تربیت فرزندان وارد می‌کند و آنان را از سرزنش خود نگران می‌کند. ریچ معتقد است چنین تجویزهای مادری را از تجربه‌ای دلپذیر و شونده، به گونه‌ای تحمیل تبدیل می‌کند که دلواپسی پیوسته برای رسیدن به نتیجه مورد انتظار را با خود دارد؛ انتظاری که با تقسیم مادران به خوب و بد (Good & Bad Mother) از سوی جامعه نظارت و پیگیری می‌شود.

مادران در مسئولیت مادری تجویزی خود، تنهایی فزاینده‌ای را تجربه می‌کنند. آنان از شرایط پیش از بارداری تا شیوه تربیت فرزندان، موظف به پیروی از راهکارهای کارشناسان هستند؛ افرادی که خانواده و اعضای وابسته آن را برابر سنجه‌های رایج تصویر می‌کنند و از مادران می‌خواهند که از آن پیروی کنند. بدین ترتیب جایی برای استفاده و ابراز خلاقیت زنان برای مادرانگی ذاتی باقی نمی‌ماند. تبدیل مادری به تکلیف زنان و انتظار بیش از حد از زنانی با سطح توانایی متفاوت برای تربیت فرزندان، سبب غلبه خستگی‌ها و دشواری‌های این امر بر لذت آن می‌شود. این مسئله از آن‌روست که از مادران انتظار می‌رود در برابر قرار گرفتن در این جایگاه مقدس و تأمین مالی از جانب همسر - در هر شرایطی - فرزندان را اولویت خود بدانند و برای رسیدگی به آنان پذیرا و آماده باشند؛ درحالی که مادری - همانند هر امر اجتماعی دیگر - بر ایند مجموعه‌ای از شرایط است و جامعه آن را مسئولیتی دربردارنده لبخند همیشگی تصویر می‌کند. در تعیین مادری، شرایط خاصی از جمله عوامل فردی، بیولوژیکی، خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی تأثیرگذار است که در شرایط گوناگون و در کاهش یا افزایش میزان هر یک از آنها، عرضه رفتارهای مادرانه متفاوتی انتظار می‌رود.

ریچ معتقد است همان‌گونه که این سیستم، لذت مادری را با تعیین تکلیف‌های دشوار از زنان می‌رباید و آنان را به کارکنان بی‌مزد سیستم مردسالاری تبدیل می‌کند، نگاه سلبی یک‌جانبه به مادری و تلاش برای حذف آن نیز زنان را از منبع لذتی که در آنان به ودیعه

گذاشته، محروم می‌کند. تلاش برای ایجاد شکست و رخنه در تجویزهای اجتماعی و دیدن مادری به عنوان امر اجتماعی، تاریخی، موقعیتی، بسترمند و برابندی می‌تواند تصویری از مادری ترسیم کند که به حقیقت تجربه مادری نزدیک‌تر باشد.

۳. روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع مطالعات کیفی است و به روش پدیدارشناسی صورت گرفته است. پدیدارشناسی به میزان فراوانی بر آثار ادmond هوسرل و کسانی چون هایدگر، سارتر و مریلوپونتی متکی است. این افراد رویکرد هوسرل را گسترش داده‌اند. آلفرد شوتر این روش فلسفی را به حوزه علوم اجتماعی وارد کرد و شیوه جدیدی را برای بررسی تجربه‌های زیسته افراد پیشنهاد داد (ایمان ۱۳۹۰، ۲۷۶).

پیش فرض‌های فلسفی رویکرد فلسفی هوسرل در پدیدارشناسی، دو پایه مشترک در خود دارند: مطالعه تجربه‌های زیسته اشخاص با تأکید بر «آگاهانه» بودن آنها و ارائه توصیفاتی از ذات تجربه‌ها و نه ارائه تبیین یا تحلیل. مطالعه پدیدارشناسی، معنای تجربه‌های زیسته افراد فراوان از یک مفهوم یا پدیده را توصیف می‌کند. پدیدارشناسان اشتراک مشارکت‌کنندگان در تجربه یک پدیده را در نظر می‌گیرند. هدف اصلی پدیدارشناسی، فروکاستن تجربه‌های افراد از یک پدیده به توصیفی از ذات فراگیر (ماهیت واقعی آن چیز) (universal essence) است (کرسول ۱۳۹۴، ۷۹) این مطالعه نیز با بهره‌گیری از روش پدیدارشناسی، در صدد دریافت و معنای تجربه مادرانه زنان مطلقه است.

جامعه یا میدان مورد مطالعه این پژوهش، تمامی زنان مطلقه شهر تهران در سال ۱۳۹۳ است که دست کم شش ماه از جدایی آنان گذشته و حضانت فرزند یا فرزندان خود را بر عهده دارند. هدف اصلی پژوهشگر برای انتخاب نمونه، گزینش افرادی است که منبعی غنی از اطلاعات برای پرسش پژوهش باشند (محمدپور ۱۳۸۲، ۲۸۴). براین اساس شیوه نمونه‌گیری این مطالعه، نمونه‌گیری «هدفمند» بوده و در پایان با بیست تن از زنان مطلقه شهر تهران مصاحبه شده است. ابزار گردآوری داده‌ها، مصاحبه نیمه‌ساخت یافته است که به مشارک‌کنندگان اجازه می‌دهد آزادانه به توصیف تجربه خود بپردازند. به منظور گردآوری اطلاعات از زنان مطلقه، دو سؤال اساسی پرسیده شد: نخست اینکه در طول دوره جدایی از همسر، معنای پدیده مادری از نظر آنان چه بوده است؟ این سؤال با هدف توصیف تجربه مادری پس از جدایی پرسیده شد. پرسش دوم این بود که بسترهای مؤثر بر امر مادری و نیز

نحوه رویارویی با تجربه‌ها و احساسات مادرانه به چه نحو بوده است؟ طرح این پرسش‌ها به توصیف زمینه‌ای و ساختاری تجربه‌ها انجامیده و سرانجام به فهمی از تجربه‌های مشترک زنان می‌رسد. انجام مصاحبه‌ها تا زمان اشباع داده‌ها و دست‌نیافتن یافته‌های جدید ادامه یافت. «اشباع به حالتی اطلاق می‌شود که پاسخ‌های داده‌شده به سؤالات تحقیق یا مصاحبه‌ها، اطلاعات جدیدی را در بر نداشته باشد» (ایمان ۱۳۹۰، ۳۴۹). پیش از آغاز مصاحبه، رضایت زنان برای ضبط گفتگو و انجام مصاحبه در مکان خاص گرفته شد و به طور میانگین، زمان هر مصاحبه بین ۴۵ تا ۶۰ دقیقه به طول انجامید.

این مطالعه برای تأمین روایی با در نظر داشتن اعتبار، انتقال‌پذیری، قابلیت اعتماد و قابلیت تأیید انجام شده است. قابلیت اعتبار بدین معناست که مطلوبیت بازنمایی ساختار و مفهوم پدیده مورد نظر چه میزان است (Lincoln and Guba 1985, 94). به منظور رعایت قابلیت اعتبار پژوهش، تمامی مشارکت‌کنندگان دارای تجربه مادری بودند و دست‌کم شش ماه پس از طلاق حضانت فرزند یا فرزندان خود را بر عهده داشتند. انتقال‌پذیری با معنای قابلیت تعمیم یافته‌های پژوهش به محیط‌های دیگر، از طریق عرضه داده‌ها و توصیفات به گونه‌ای که با ادبیات نظری و پیشین تطبیق و تأیید نظری داشته باشند، عرضه شد. ضمن آنکه پژوهشگران دیگر نیز باید بتوانند درباره امکان انتقال به محیط‌های دیگر قضاوت کنند (ibid, 115). همچنین با به کارگیری روش حداقل مداخله در توصیف (Low inference descriptors) کوشیده شد با بهره‌گیری از نقل‌قول‌های گوناگون، گزارش حاصل بر اساس روایت زنان از تجربه‌های خود باشد. از سویی برای دستیابی به پایایی کوشیده شد گفتگوهای ضبط‌شده به‌طور دقیق به لحاظ کلامی و غیر کلامی پیاده و تایپ شود تا به‌طور مفصل و دقیق نظرهای بیان‌شده، بازگو شود. همچنین با توجه به نظر سیلورمن که مدافع توافق میان کدگذاران (Interceder agreement) است، پس از کدگذاری صورت گرفته و استخراج واحدهای معنایی به دست یکی از پژوهشگران، از همکار دیگر خواسته شد به کدگذاری متن‌های پیاده‌شده بپردازند. در واقع در این مطالعه افزون بر دقت در یادداشت‌برداری به ثبات پاسخ‌های کدگذاران دیگر تکیه شده است. در پایان در جلسه‌های گوناگون، توافق مشترکی میان واحدهای معنایی و مضامین حاصل به عمل آمد.

در این مطالعه برای تحلیل داده‌ها از روش کولایزی (Colaizzi, 1978) کمک گرفته شده است؛ رویه‌ای که موستا کاس نیز آنها را تشریح کرده و شامل مراحل ذیل است: نخست

تجربه شخصی خود از پدیده مورد مطالعه را مطرح کرده ایم (اپوخه یا کنارگذاری (Epoche))، سپس فهرستی از اظهارات مهم (significant statements) تهیه شده تا تجربه موضوع توسط افراد تحت مطالعه روشن شود (افق سازی (Horizonality)). در مرحله بعد، این اظهارات مهم در قالب واحدهای اطلاعاتی بزرگ تر به نام واحدهای معنایی (Meaning units) یا مضمون دسته بندی و توصیف شد. در ادامه، توصیفی زمینه ای (Textural description)، توصیفی ساختاری (Structural description) از تجربه های آنان (چگونگی تجربه آنان بر اساس شرایط، وضعیت ها و بافت) و ترکیبی از توضیحات متنی و ساختاری برای نشان دادن ذات فراگیر آن تجربه ارائه می شود (کرسول ۱۳۹۴، ۸۲).

۴. تحلیل یافته ها

۱- ۴. ویژگی های زمینه ای پاسخگویان

در این پژوهش، با بیست تن از زنان مطلقه شهر تهران گفتگو شد تا تجربه مادرانه خود از حضانت فرزندان را بیان کنند. برخی از ویژگی های آنان در جدول شماره ۱ آمده است.

جدول شماره ۱: مشخصات فردی مصاحبه شوندها

کد	نام	سن	تحصیلات	شغل	کد	نام	سن	تحصیلات	شغل
۱	لیلا	۳۵	ابتدایی	خانه دار	۱۱	سمیه	۳۰	دیپلم	خیاط
۲	مینا	۴۱	ابتدایی	آرایشگر	۱۲	رؤیا	۴۰	راهنمایی	خانه دار
۳	مریم	۴۸	متوسطه	خانه دار	۱۳	زهره	۳۷	راهنمایی	خدمتکار
۴	منصوره	۴۰	متوسطه	خدمتکار	۱۴	حوریا	۳۷	دانشجو	خانه دار
۵	معصومه	۴۰	متوسطه	خانه دار	۱۵	میتر	۴۰	دیپلم	خانه دار
۶	مرضیه	۵۰	ابتدایی	خانه دار	۱۶	آرزو	۳۶	دکتری	پزشک
۷	لیلا	۳۱	دانشجو	کارمند	۱۷	صغری	۴۷	بی سواد	خدمتکار
۸	فهیمه	۴۸	ابتدایی	خدمتکار	۱۸	جمیله	۴۶	دیپلم	خدمتکار
۹	فاطمه	۲۸	دیپلم	خانه دار	۱۹	سماء	۳۷	دیپلم	کارمند
۱۰	صفیه	۴۳	ابتدایی	کارمند باز یافت	۲۰	الهام	۳۰	دیپلم	خانه دار

۲- ۴. توصیف متنی تجربه های مادرانه

با مطالعه متون به دست آمده و تشخیص اظهارات مهم از معانی مادری و خوشه بندی واحدهای معنایی می توان چهار مضمون اساسی را استخراج کرد:

تعلیق هویت جنسی زنانه: هویت زنان در خانواده در اجتماع، از اضلاع سه گانه زنانگی،

همسری و مادری تشکیل شده است. هویت تام و کمال زنان در گرو داشتن این سه نقش در یک خانواده یکپارچه است. از میان این سوبه‌های هویت، زنانگی قائم به ذات زنانه است که هویت جنسی آنها را می‌سازد؛ اما همسری و مادری، هویت‌های جنسیتی است که جامعه آن را برای زنان تجویز کرده و در قالب انتظارات نقشی تعریف می‌شود. واکاوی گفتار زنان، بیانگر تعارض حضور فرزندان و یافتن راه‌های مشروع و معقول پاسخگویی به نیازهای جنسی این مادران است. زنان به دلیل موقعیت خاص مطلقه بودن، شرم از حضور فرزندان و مخالفت آنان به ناچار مسئله ازدواج خود را به تأخیر می‌اندازند. این نارضایتی در میان زنان، موقعیت طیف گونه دارد؛ بدین معنا که برخی از آنان بر این امر تصمیم دارند و می‌کوشند فرزندان خود را در این مسیر همراه کنند؛ اما در همان حال تأکید دارند چنانچه فرزندشان به این امر راضی نباشد یا مورد ازدواج از آنان بخواهد فرزندشان را ترک کنند، تصمیم خود را عملی نمی‌کنند.

«من با بچه‌ها جدی صحبت کردم. بعد هم چون خودم اهل منطق هستم، با بچه‌ها منطقی صحبت می‌کنم. گفتم - به همین صراحتی که می‌گم - همان‌طور که شما ازدواج می‌کنید، من هم نیاز دارم ازدواج کنم» (کد ۱۹).

«س: این قدر مهمه حضور بچه‌ها؟ ج: آره، خیلی مهمه ... س: یعنی مردی که بگه بچه‌ها رو بذار، خودت بیا با هم زندگی کنیم؟ ج: ببخشید خیلی غلط کرده» (کد ۱۹).

«س: نظر پارسا در مورد ازدواج شما چیه؟ ج: اصلاً دوست نداره من ازدواج کنم. به مامانم گفته اگه بابام ازدواج بکنه اشکالی نداره؛ ولی مامانم نه. س: شما چه می‌کنید؟ ج: می‌برمش پیش مشاور. بهش گفتم که با هیچ مردی که تو دوستش نداشته باشی، ازدواج نخواهم کرد ... س: یعنی حضور پارسا می‌تونه شما رو از ازدواج مجدد منصرف بکنه؟ ج: قطعاً با آدمی که پارسا رو نخواد، من ازدواج نخواهم کرد. این قانون منه» (کد ۱۶)

انتهای دیگر طیف، زنانی هستند که ازدواج برای آنان امری دست‌نیافتنی است؛ چرا که مسائل و مشکلات زندگی و فرزندان، به آنان مجال اندیشیدن در این خصوص را نمی‌دهد. «س: شما اصلاً قصد ازدواج نداری؟ ج: نه، خیلی هم مادرم بهم می‌گه. اصلاً بهش فکر نکردم ... نمی‌خوام به درصد پسر این درد رو بکشه. س: ولی تمایل دارید؟ ج: فکر نکردم. س: فرصتش نشده؟ ج: تو جامعه که رفتم، پیشنهادهایی بهم شده؛ ولی من بهش عمیق فکر نمی‌کنم. فکر می‌کنم همه چی برای من مرده. به بچه‌هام هم می‌گم» (کد ۱۰).

«س: شما بعد از جدایی نیاز جسمی نداشتید؟ ج: این قدر مشغله داشتم، نه ... س: نیازهای خودتون چی؟ ج: همه رو کشتم، گذاشتم کنار» (کد ۸).

میانه این طیف را زنانی تشکیل می دهند که به ازدواج تمایل دارند؛ ولی به خاطر حضور فرزندان، شانس این اتفاق را از دست داده اند؛ بدین معنا که مردان، تمایلی به ازدواج با زنان فرزنددار از خود نشان نمی دهند و آنان نیز توانایی ترک فرزندان خود را ندارند. به عوامل یادشده باید فشارهای اجتماعی بر مسئله ازدواج دوباره زنان مطلقه و ترس از تکرار تجربه پیشن را نیز افزود.

«س: کسی هم بهتون پیشنهاد داد بعد اینکه جدا شدید؟ مثلاً مردی سر راه شما قرار گرفت؟ ج: بله، بود؛ ولی من ازدواج نکردم. س: چرا؟ ج: به خاطر بچه ها ... ولی من ازدواج نکردم ... س: چرا؟ فکر نمی کردید اوضاع بهتر بشه؟ ج: به خاطر اینکه حوصله تحمل حرف مردم نداشتم» (کد ۱۷).

«س: شما موردی برای ازدواج دائم نداشتید؟ ج: اصلاً هیچ وقت تو ذهنم نبوده. س: به خاطر بچه ها؟ ج: اصلاً تمام امید من زندگی من بچه ها هستند، من اصلاً زنده ام به خاطر بچه ها؛ وگرنه من چند سال پیش جوانمرگ شده بودم» (کد ۱۳).

«س: شما خودتون تمایلی به ازدواج مجدد نداشتید؛ با وجودی که مشکلات اقتصادی داشتید؟ ج: چرا داشتم؛ ولی وقتی طرف می اومد، می دیدم فقط به قصد اینکه من زن بیوه ام بخواد ... چطور بگم» (کد ۱۴).

«س: چر الان ازدواج نمی کنید؟ ج: چهار تا بچه را چه کار کنم؟ وقتی ازدواج کنم، اون شوهر، زن می خواد. من بقیه بچه هام رو چه کار کنم. پسر بزرگه، شاید راحت نباشه پیشش. من جایی ندارم بچه هام اونجا باشند و من حمایتشون کنم. پس مجبورم از خودم بگذرم و بچه هام رو جمع کنم. من دخترم رو نمی تونم رها کنم» (کد ۱۰).

«اگر الان ازدواج نکردم، یکی از دلایلم محومه. هیچ کس نمیاد با وجود محمد با من ازدواج کنه. من خواستگار پسر هم داشتم. محمد کنار من مثل برادرمه. من خواستگار داشتم که دختر داشته؛ این خیلی بده. طرف می گه حتی اگه بچه تو پیش من نباشه، ولی دختر من باید امنیت داشته باشه» (کد ۱).

ناکامی در هویت یابی جنسیتی مادرانه: پس از اتفاق جدایی و ازدست رفتن موقعیت همسری، بخش اصلی هویت زنان، مادری است. انتخاب یا تحمیل این نقش به منزله ورود به عرصه ای است که قواعد و هنجارهای خاصی را بر مادر مطلقه تحمیل می کند. ترجیح

زنان برای همراهی فرزندان را یافته‌های پژوهشی نیز تأیید می‌کند (Steiner 2007,133)؛ اما باید توجه داشت که مادری، تنها عنوانی نیست که به فرد خاصی داده شود و هویت جدیدی برای او ایجاد کند؛ بلکه فعلی است که نشان می‌دهد زنان در چنین وضعیتی امکان انجام چه کارهایی را دارند و چه مسئولیت‌هایی بر عهده خواهند داشت؛ بنابراین بایدها و نبایدهایی را برای مادران تجویز می‌کند.

مادری و مسائل مربوط به آن در دو حوزه عواطف مادرانه و نهاد مادری، زنان را به سمت پذیرش مسئولیت فرزندان سوق می‌دهد. اهمیت همراهی مادران با فرزندان به عنوان یک ضلع هویت زنانه (مادری) از نظر جامعه و فشار اجتماعی که زنان بدین واسطه بر خود حس می‌کنند، آنان را به تعبیری به پذیرش فرزند «ناچار» می‌کند.

در کنار عوامل اجتماعی، برخی احساسات فردی همچون کاهش حس گناه و سرزنش برای به دنیا آوردن فرزندان نیز در پذیرش مسئولیت آنان نقش اساسی دارد. فرزندآوری در این موقعیت، نتیجه پاسخ به غریزه طبیعی مادر است و فرزندان نباید هزینه این اتفاق را بپردازند.

«اگر بچه‌ها را بهم نده، هیچ وقت خودم رو نمی‌بخشم ... اگر چه خواست خدا بوده که اینها به دنیا بیان؛ اما من هم دخیل بودم در این درخواست. وقتی من حالا رو غرایز جوانی مسبب به دنیا اومدن اینها بودم، پای مسئولیتش وایسم ... من فقط گرفتار بچه‌هام. بدون بچه‌ها می‌میرم» (کد ۱۵).

احساس مسئولیت مادری و آنچه اخلاق مراقبت (Moral of Care) خوانده می‌شود نیز دلیل دیگری برای پذیرش فرزندان است. ناتوانی اعضای دیگر خانواده مانند پدر نیز زنان را ناگزیر از پذیرش فرزندان می‌کند.

«با بچه‌ها راحت تر بودم. چون خانواده شوهرم صلاحیت بچه را نداشتند ... خانواده شوهر من، خودشون رفتارهاشون ناجور بود. بچه‌ها محروم باشند؛ ولی سلامت اخلاقی داشته باشند» (کد ۸).

«الآن مسئولیت محمد یه جور اجباریه؟ بله، اگه پدرش خوب بود، اصلاً فکر نمی‌کردم پیش خودم نگهش دارم. اگر می‌دونستم این همه سختی داره و اگر می‌دونستم محمد این شکلی بشه، اصلاً فکر نمی‌کردم ...» (کد ۱).

«من اگه می‌دونستم پدرش مسئله، ره‌اش می‌کردم. خودخواهی نکردم، اگه اون طرف بهتر بهش می‌رسید، ره‌اش می‌کردم» (کد ۶).

مجموع این عوامل در کنار نگاه جمعی به زنان مطلقه به عنوان «دیگری» که از اجزای مثلث هویتی، تنها زنانگی را داشته و همسری و مادری را از دست داده‌اند، راه دیگری جز پذیرش

فرزندان برای آنان باقی نمی گذارد. به نظر می رسد تحمل سختی ها و مشغول شدن به امور فرزندان برای بازسازی چهره مادرانه مشفقانه، امری بایسته است؛ چراکه مادری تا آن حد تقدیس شده که اگر زنی از این امر سر باز زند، محل شک و سؤال است. از آنجا که عاطفه و محبت به فرزند، نه فقط یکی از ویژگی های مادری، بلکه عامل تعیین کننده در پذیرش آنان قلمداد می شود، زنان برای پیشگیری از پیامدهای مورد انتظار و کاهش آسیب های هویتی، به پذیرش فرزندان متمایل می شوند. مجموع عوامل یادشده در میان مادران مطلقه و مسئولیت سنگین فرزندان که اغلب از پشتوانه حمایت اقتصادی و اجتماعی پدر یا خویشاوندان برخوردار نیستند، زنان را در انطباق معیارها و ایدئال های تجویزی برای مادران ناکام می گذارد و آسیبی جدی به هویت مادرانگی و کفایت فردی آنان وارد می کند.

«من امروز اعتراف می کنم که اشتباه کردم. باید بچه رو می داشتم. شوهر خوبی نبود؛ ولی شاید پدر بهتری می بود» (کد ۱۲).

«بچه مسئولیته یا شیرینی زندگی؟ اگه نبودند، بهتر بود؟ اگر واقعاً عقل الان رو داشتم، می تونستم بگم نبودنشون بهتر از بودنشون بود» (کد ۸).

«الآن می گم اگر بچه ها رو ول می کردم، خیلی خوشبخت بودم. الان ازدواج کرده بودم و خوشبخت بودم؛ ولی با وجود بچه ها نه دیگه ... همین الان هم اگه یه ذره خیالم راحت بود، رهاشون می کردم» (کد ۱۸).

احساس درماندگی: با وجودی که زنان از مطلقه بودن و تغییر برخی شرایط پس از جدایی آگاه اند، اما از میزان فشار واقعی آن، تصور روشنی ندارند. افزودن پیچیدگی ها و دشواری های ناشی از پذیرش مسئولیت فرزندان، این وضعیت را پرابهام تر می کند. زنان اغلب در اقدامی عاطفی و احساسی فرزندان را می پذیرند و پس از آنکه واقعیت امر بر آنان آشکار شد، به سختی توانایی مدیریت اوضاع را دارند و اغلب احساس درماندگی می کنند. این در حالی است که پدران پس از جدایی، فرصت و فراغت بیشتری دارند؛ حتی اگر معتاد و در زندان باشند. رهایی از مشکلات زندگی، تأمین معاش خانواده جدید و حتی ازدواج برای پدران، امری محتمل است و پس از ادواج نیز از آنان انتظار نمی رود از فرزندان خود خبر داشته باشند یا همسر جدید از دخالت و مشارکت پدر در امور فرزندان چندان استقبال کند. بنابراین زنان در دشواری ها به عنوان یک زن / مادر مطلقه، تنها و رها باقی می مانند و و راهی برای ایجاد تعادل میان مسئولیت مادری و وضعیت جدید نمی یابند. این وضعیت، اغلب به ناامیدی و سرگشتگی زنان می انجامد.

«فکر می‌کردم طلاق بگیرم با یکی دیگه ازدواج می‌کنم؛ چون آدم باسلیقه‌ای بودم، دست‌پنجه خوب بود، شوهرداریم خوب بود، گفتم خیلی خوشبخت می‌شم؛ زن هر کس دیگه‌ای بشم، خیلی خوشبخت می‌شم... برنامه‌ها داشتم؛ فکر می‌کردم پسرهام کمکم می‌کنند؛ درس بخونیم، کلاس زبان بریم... نشد دیگه» (کد ۱۸).

«اون زمانی که من جدا شدم، فکر هیچی رو نمی‌کردم؛ فقط فکر می‌کردم شب آرومی رو داشتم که بخوابم، بلند شم، روز بعدش زندگی رو بسازم. الان برام سخته» (کد ۸).
«خیلی کارها رو نمی‌تونم انجام بدم. کلاس اول بود، طلاق گرفتم. دستم خیلی خالی شده بود. محمدمامین رو گذاشتم، رفتم خونه‌های مردم سر کار. مدام مریض بود، بی‌لباس بیرون می‌رفت، درس‌هاش رو نمی‌نوشت» (کد ۵).

احساس حسرت و تنهایی: مادران در روایی با وضعیت و پس از گذشت سال‌هایی از جدایی، با نگاهی حسرت‌بار به گذشته می‌نگرند و آن روزهای دشوار را به این روزهای بی‌ثمری ترجیح می‌دهند. خاطره حضور همسر در زندگی پیشین - با وجود تمامی مشکلات - آنان را از فشار اجتماعی مطلقه بودن و سرزنش تربیت نادرست فرزندان دور می‌کرد. بدین ترتیب برخی از این مادران در تنهایی خود، ناامیدانه به آینده چشم دوخته و منتظر روی دادن اتفاق یا معجزه‌ای برای بهتر شدن اوضاع هستند. در واقع حضور فرزندان و محروم کردن خود از داشتن همراه و همدم، به تاوانی می‌ماند که زنان به جبران ناشایستگی انتسابی از جانب جامعه می‌پردازند تا هویت و شخصیت آنان تا حدودی تظهير شود. از آنجا که تصور عموم، آن است که زن مطلقه در هر صورت مقصر و ناشایست در حفظ زندگی است، تحمل مرارت‌ها، سختی‌های عاطفی، هزینه‌های اقتصادی، گذشتن از برنامه‌های فردی، فروکاستن نیازها و سرکوب تمایل به ازدواج دوباره، شاید بتواند جامعه را قانع کند که آنان تاوان تقصیر و بی‌کفایتی انتسابی را داده‌اند. بنابراین زنان در سختی‌هایی که جامعه به عنوان یک زن مطلقه بر آنان تحمیل می‌کند، تنها باقی می‌مانند و راهی برای ایجاد تعادل میان مسئولیت مادری و وضعیت جدید نمی‌یابند. این اوضاع، اغلب به ناامیدی و سرگشتگی زنان می‌انجامد.

«دلم می‌خواست شغلی برای خودم داشته باشم. دوست داشتم تحصیل کنم. قبل از جدایی هم دوست داشتم؛ اما نمی‌داشت. با هزار بدبختی تا دیپلم خوندم. الان خیلی دوست دارم به خودم بیشتر برسیم» (کد ۵).

«من به خاطر بچه‌ها جدا شدم. اگه می‌دونستم بچه‌هام این قدر اذیتم می‌کنند، این کار رو نمی‌کردم. حداقل به ثوابی می‌کردم، حداقل اون آواره نمی‌شد» (کد ۱۸).

«اگر بچه‌ها نبودند، این همه دردسر نداشتیم. اگر بچه‌ها نبودند، من ازدواج می‌کردم؛ خواستگار هم دارم؛ الانم از من کوچک‌تر است» (کد ۱۰).

«س: تصور تون از آینده چی هست؟ ج: هیچ برنامه‌ای ندارم. کار کنم تا بمیرم؛ فکر هم نمی‌کنم خیلی طول بکشه» (کد ۱۱).

«س: هیچ برنامه‌ای برای آینده ندارید؟ ج: هیچی. برای فردا هم ندارم. فقط باید حمالی کنم» (کد ۵).

۴-۳. توصیف ساختاری تجربه‌های مادران

مادرانگی مانند هر تجربه دیگری، مجموعه‌ای از عوامل است که بر ایند آن، تجربه و کنش مادری را می‌سازد. این عوامل شامل عوامل فردی (گروه سنی، سلامتی، جذابیت ظاهری و ...) عوامل اجتماعی (حمایت خانواده، انتظارات و تکالیف و تناسب آن با ویژگی‌های مادران و ...) و عوامل اقتصادی (وضعیت اشتغال، تحصیلات، درآمد، وضعیت محل سکونت و ...) است. مادری بر ایندی از مجموع این عوامل است که کم یا زیاد بودن هر یک از آنها در کیفیت انجام این تکلیف تأثیرگذار است. تجربه‌های مادری زنان این پژوهش در وضعیت و بستر مشترکی قرار دارد؛ ولی تفاوت در اوضاع فردی، اجتماعی و اقتصادی آنان، سه گونه تجربه مادری خودمحور، تقدیرمحور و فرزندمحور را از یکدیگر جدا کرده که آن را به لحاظ ساختاری، توصیف پذیر می‌کند.

جدول شماره ۲: وضعیت بستر، مضامین و پیامدهای تجربه‌های مادری استخراج شده از داده‌ها

پیامدهای تجربه‌ها	مضامین تجربه‌ها	بستر تجربه‌های مادری
پنداشت روشن از هویت فردی تلاش غیروابسته به نتیجه (فرزندپروری) جدا پنداشتن فرزند از فرایند موفقیت فردی احساس تنهایی	غلبه هویت جنسی زنانه فرار از وظایف مادرانه	خودمحور
ناامیدی فرساینده ناتوانی در وظایف مادرانه رها شدن در موقعیت و خودسپاری به اوضاع	آشفتگی و تعارض در هویت زنانگی و نقش مادرانه	تقدیرمحور
احساس درماندگی احساس شکست در تجربه مادرانه حسرت از دست دادن فرصت ازدواج دوباره	غلبه هویت جنسیتی مادرانه فراموشی هویت جنسی	فرزندمحور

۴-۳-۱. تجربه مادری خودمحور: گونه تجربه مادری خودمحور، بیانگر وضعیت زنان مطلقه ای است که اتفاق جدایی و تصمیم به پذیرش فرزندان برای آنان ناآگاهانه و یکباره رخ نمی دهد. حقیقت جدایی با تصویر ذهنی زنان متفاوت است؛ ولی برخورداری از موقعیت اقتصادی و اجتماعی مناسب در این گروه از مادران سبب می شود در رویارویی با مشکلات مشترک دیگر زنان مطلقه، اوضاع مناسب تری را تجربه کنند.

چستی این گونه از مادری و دلیل روشن آنان برای پذیرش فرزندان، نتیجه تصویر هویتی این زنان در رویارویی با پرسش از کیستی خود است. آنان در پاسخ به این پرسش که خود را زن می پندارند یا مادر؟ با تأکید بیان می کنند «زنی» هستند که مادر شده است. از نظر آنان مادری، امتیازی است که بر زنانگی آنها افزوده شده است؛ اما هویت وجودی خود را مدیون و وابسته به فرزندان و تکالیف مادرانه خود نمی بینند. در تلاقی میان هویت جنسی و جنسیتی، این زنان بر غلبه هویت زنانه خود اصرار می ورزند. این امر بازتاب اهمیت هویت جنسی برای آنهاست تا مسیر زندگی آینده خود را بهتر و دلپذیرتر ترسیم کنند.

«من خیلی مادر نیستم، مدل مادران هم نیستم، خیلی جاها هم می رم. حس می کنم پارسا برادرمه؛ نه بچه ام. از اول هم خیلی رفتارهای مادرانه نداشتم» (کد ۱۶).

مادران خودمحور اغلب از موقعیت اقتصادی و اجتماعی مناسبی برخوردارند؛ تحصیل کرده اند و خانواده هایشان به آنان کمک می کند. مهم ترین دلیل این مادران برای پذیرش فرزندان، کاهش احساس گناه و دوری از سرزنش خود برای به دنیا آوردن آنهاست. درواقع این دسته از مادران، فرزندآوری را پاسخ به گزینه طبیعی خود و پذیرش فرزندان را تاوان اشتباهی می دانند که خود باید پردازند؛ نه فرزندان آنها. بنابراین شیوه رویارویی این زنان با پدیده مادری و فرزندپروری، گونه ای خطای حسی ناشی از به دست آوردن هویت جنسیتی است؛ به بیان دیگر با فروکاستن خود به هویت زنانگی، ایفای نقش مادری را پاسخی به گزینه جنسی از سرگذارنده می دانند.

«من اعتقاد داشتم وقتی موجودی رو به دنیا آوردید، مسئولیتش با شماست» (کد ۱۴).

«چون هر چیزی یه تاوانی داره؛ بچه آوردم، مسئولیتش به عهده من هست» (کد ۱۶).

پیامد مادرانه این نوع برخورد با فرزندان را می توان در جنبه های گوناگون از زندگی زنان یافت. این وضعیت، زنان را تمام وقت در خدمت فرزندان خود ندارد. بدین ترتیب برای زنان فرصت و فراغت ایجاد می کند تا برای زندگی جدید آماده شوند. مادرانگی این زنان، مرزبندی شده و خود این زنان را نیز در بر دارد.

«همین الآن کل تابستون خونه پدرمه. اگه دلم بخواد برم مسافرت، نتونم ببرمش، راحت ول می کنم می رم. احساس می کنم بچه باید خیلی مستقل باشه» (کد ۱۶).

پيامد ديگر اين نوع مادرانگي، آن است که تدوام زندگي آنان به همراهی هميشگي فرزندان وابسته نيست؛ همچنين موفقيت خود را نيز در گرو موفقيت فرزندان خود نمی - دانند. شايد دليل اين امر، پيش بينی ناسپاسی، ترك شدن از سوی فرزندان و تمايل آنان به سمت پدر يا ناکامی آنان است که حاصل آموخته ها و شنیده های زنان مطلقه ديگر است.

«س: موفقيت بچه ها چقدر در احساس تو از موفق بودن زندگي تأثير داره؟ ج: تقريباً هيچی. من روی موفقيت بچه حساب نمی کنم. چون بچه خیلی نمی شه روش حساب کرد» (کد ۱۹).

برای توجیه این پندار، برخی از این زنان، مسئولیت تربیت فرزند خود را به دست خداوند و تقدیر سپرده و دليل آن را سنگین بودن مسئولیت تربیت فرزندان - به ویژه پسران - برای یک مادر تنها می دانند.

«الآن هم اگه اتفاقی می افته، می گم خدایا این تربیت توئه ... الآن هم همین رو می گم. اعتقادات تو آرامش آدم خیلی تأثير داره. س: نقش شما چیه؟ ج: من نمی تونستم از خودم نظری داشته باشم» (کد ۱۹).

در پایان آنکه با وجود شرایط نسبتاً مناسب، توصیه این مادران به زنان ديگر، پذیرش فرزندان به شرط داشتن توانایی و امکانات لازم برای آن است.

«حضانت برای مادر هیچ چیزی به جز مسئولیت نيست. جالبه که گاهی آدم یک مسئولیتی داره، در قبال اون مسئولیت، یک سری اختیاراتی هم بهش می دن. حضانت، مسئولیت بدون اختیار شماست. فقط بشوری و بسابی و خرج کنی با شماست؛ ولی هر موقع قرار باشه که اختیار داشته باشی، مثل یک مسافرت، حق رفتن نداری ... حضانت یعنی فقط مسئولیت. پدر اجازه داره هر موقع که دلش خواست ... اجازه خارج رفتنش با پدره. هر موقع هم بخواد می تونه باطل بکنه. یعنی چیزی نيست که شما فکر کنی ... مثلاً من پارسال می خواستم اقامت چین بگیرم، می خواستم برای پارسا هم بگیرم. با هزار دوز و کلک ... آخر هم گفت معلوم نيست شما چه ريگی به کفشتونه. آخر هم نداد» (کد ۱۶).

۲-۳-۴. تجربه مادری تقدیر محور

ویژگی دومین بستر از تجربه های مادری، تعارض و تضاد هميشگی میان مسئولیت فرزندان و جستجوی فرصتی برای پیگیری خواست های فردی است. این گروه از مادران، اصلی ترین دليل پذیرش مسئولیت فرزندان را نبود شخص ديگری برای این مسئولیت بیان کرده اند.

«س: الآن از اینکه بچه ها با شما هستند، راضی هستید؟ ج: نه، اصلاً. اشتباه کردم، مشکلات زیاده؛ اولیش خونه. صاحب خونه می خواد خونه رو بفروشه ... اگر چاره ای بود، این کار رو

نمی‌کردم. اگر دولت جایی داشت یا هزینه می‌داد ... آره، اگر چاره‌ای بود ...» (کد ۱۲).
 «دوست دارم بچه‌ها پیش من هستند. اما به وقت‌هایی خیلی خسته می‌شم، به وقت‌هایی می‌گم کاش باباشون به کم شعور داشت یا خانواده پدری خوبی داشتند ... چاره‌ای ندارم. بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم کاش به جای امنی بود، این بچه‌ها در هفته یک روز می‌تونستند برند که من هم اون به روز برای خودم باشم» (کد ۵).

به نظر می‌رسد مادران تقدیرمحور درگیری‌های زندگی پیشین را به زندگی جدید خود آورده‌اند و اکنون مسئولیت فرزندان نیز به آن افزودن شده است. بدین ترتیب این مادران فرصت و فراغتی برای بازسازی خود و تطبیق با شرایط جدید را نیافته‌اند. فاصله و تفاوت میان زندگی پرتنش پیشین و زندگی فعلی، زمانی کوتاه و تنها تفاوت آن، حذف پدر از خانواده و تحمیل مسئولیت مالی به آنان است. تماشای زندگی بی‌دغدغه پدران یا ازدواج دوباره این زنان، آرزوهای دیرین آنهاست. همچنین داشتن فرصتی برای تنهایی و آرامش یا برنامه‌ای برای تشکیل خانواده را بر یادرفته می‌نماید.

«من نه می‌تونم سر کار درست و حسابی برم؛ نه می‌تونم برای خودم زندگی درست و حسابی بکنم؛ ولی اون داره زندگیش رو می‌کنه، سر کارش می‌ره و میاد» (کد ۵).

این زنان اغلب دودل، سردرگم و بی‌تصمیم در برگزیدن هویت زنانه یا مادرانه باقی مانده‌اند. نگرانی و دلسوزی برای فرزندان از یک سو و تمایل به داشتن فرصتی برای پیگیری خواسته‌های فردی (ازدواج دوباره، اشتغال، فرار از تنهایی و ...) و ناکامی زندگی پیشین، آنان را در انتظار همیشگی برای بهتر شدن اوضاع و جستجوی راه‌حلی برای فراغت نسبی نگه می‌دارد. این انتظار همیشگی، سبب می‌شود آنان رضایت کمتری از انجام تکالیف مادرانه داشته باشند که خود سبب احساس عذاب وجدان بیشتر آنان می‌شود. ناتوانایی از پیگیری خواسته‌های فردی، ناکامی دوچندانی را به آنان تحمیل می‌کند. افکار پنهان این زنان برای رفع موانع دستیابی به خواسته‌های فردی از آرزوی نداشتن فرزند، آرزوی به دنیا نیاموردن تا مرگ آنان در نوسان است.

«اگر پسرم نبود، شاید آسان‌تر بود ... من خیلی راحت‌تر کنار می‌آمدم» (کد ۹).

«زندگی الان خوب بود؛ اگر محمد امین (به دنیا) نمی‌آمد» (کد ۵).

خواستن فرزندان در کنار جستجوی اوقاتی برای خود، بیانگر فشار روحی بیش از اندازه‌ای است که سبب می‌شود مادران در شرایطی از خودکشی، ورود به روابط جنسی (آزاد) یا توسل به عقاید خرافی در نوسان باشند. گرچه بررسی‌ها حکایت از آن دارد که در اوضاع دشواری قرار دارند و آرزوی خروج از آن ناممکن است.

«خیلی خودم رو سرزنش می کردم، خیلی. بارها به خودکشی فکر کردم تا حداقل راحت بشم. چون مشکلات و سختی های زندگی خیلی زیاده» (کد ۱۱).

«من اعتقادی ندارم که عقد سبب محرمیت یک انسان با دیگری می شه» (کد ۷).

«ازدواج مجدد برای یه زن مطلقه یعنی اینکه مرد هنوز براش بها داره. من اصلاً مرد برام بها نداره. برای اینکه مردها باعث شدند بها نداشته باشه ... الآن خدا مرد منه» (کد ۲).

برای توجیه این پندار، برخی از این زنان، مسئولیت تربیت فرزند خود را به دست خداوند و تقدیر سپرده و دلیل آن را سنگین بودن مسئولیت تربیت فرزندان - به ویژه پسران - برای یک مادر تنها می دانند.

«الان هم اگه اتفاقی می افته، می گم خدایا این تربیت توئه ... الآن هم همین رو می گم. اعتقادات تو آرامش آدم خیلی تأثیر داره. س: نقش شما چیه؟ ج: من نمی تونستم از خودم نظری داشته باشم» (کد ۱۹).

۳-۳-۴. تجربه مادری فرزندمحور

مادری فرزندمحور به گونه ای از تجربه مادرانه گفته می شود که وابستگی عاطفی و احساسی بسیاری به فرزندان وجود دارد. تنها سرمایه این زنان در این مسیر و تحمل این اوضاع، فرزندان آنهاست. در کنار تمام ازدست دادن ها، فرزندان، تنها دارایی ارزشمند مادران شده و بیشتر بار عاطفی مادرانه را به خود اختصاص داده اند. این گروه که بیشترین شمار فرزندان را نسبت به دو گروه دیگر دارند، پاسخ تلاش های خود را موفقیت و به ثمر رساندن فرزندان در آینده می دانند. مشکلات اقتصادی، فشار اجتماعی و هنجاری جنسیتی معطوف به مادری، از آنها مادرانی پر تلاش و بردبار ساخته است؛ ولی «در مجموع زنانی که زندگی به تنهایی را تجربه می کنند، با دشواری های بیشتری نسبت به مردان مشابه خود روبه رو هستند که می توان آن را نتیجه نابرابری های جنسیتی و عدم تساوی آنان در کسب درآمد کافی نسبت به مردان دانست» (رینز مکاریتی، ۱۳۹۰، ۵۴۷). با وجود این فرزندان چنین مادرانی به دلیل فقر، تجربه اوضاع جدایی، ازدست دادن پدر و ناتوانی مادر در کنترل و نظارت بر اعمال و رفتار آنان، اغلب نمی توانند تحصیلات خود را به پایان ببرند و آینده شغلی روشنی نیز ندارند. گره زدن هویت مادرانه به موفقیت فرزندان پس از آنکه به بی ثمری تلاش مادر و ناکامی فرزندان در امور تحصیلی و شغلی آنان انجامید، زنان را دچار مشکلات هویتی و احساس پوچی در برابر سال های ازدست رفته می کند.

«پسرم سابقه شانزده بار اطاق عمل دارد ... در بهترین مدارس ثبت نام کردم ... برای کانون ایران - آمریکا دو سال انتظار کشیدم ... نه خودم به چیزی که می خواستم رسیدم، نه پسرم»

(کد ۱۸).

«بعد از طلاق چند جا کار می‌کردم؛ اما هر بار به جایی رسیدم، پسرمد در دسر تازه درست می‌کرد ... الآن هیچی ندارم؛ نه بیمه، نه آینده» (کد ۱۸).

«محمد هفده سالشه؛ اما درسش را تمام نکرد. الآن حتی دیپلم هم نداره. الآن با موتور تو پیک کار می‌کنه» (کد ۱).

از آنجا که این زنان با فراموش کردن هویت زنانه و تأکید بر جنبه‌های مادرانه کوشیده‌اند موفقیت فرزندان را پاسخ و پاداش سال‌های زندگی بدانند، اکنون حسرت ازدست دادن فرصت‌هایی همچون ازدواج دوباره را دارند. این زنان که سال‌های بسیاری از جدایی آنان گذشته و اکنون به میان‌سالی رسیده‌اند، دچار بحران‌های هویتی جدی هستند. میان‌سالی زمانی است که افراد در نگاهی به گذشته برآوردی از خود، موفقیت یا شکست خود دارند؛ این برآورد برای این زنان، ازدست دادن طراوت و نیروی جوانی و حسرت و پشیمانی از پذیرفتن مسئولیت فرزندان است که حال و آینده روشنی ندارند. این مادران با تأکید بیان می‌کنند زنان باید فرزندان را به پدر یا خویشاوندان پدری بسپارند و ازدواج کنند. مسائل معیشتی و در دسرهای فرزندان و ناسپاسی آنان از اصلی‌ترین دلایل این تجربه مادرانه ناموفق است.

«اگر بچه‌ها نبودند به ازدواج فکر می‌کردم. البته اگر یک تیکه خوب گیر می‌اومد ... می‌گم اگر پدرش پولی چیزی داره، بذار بره با پدرش راحت‌تره» (کد ۱۷).

«پشیمونم؛ چون می‌بینم بچه‌ها به سلامتی بزرگ شدند. چهارتایی می‌رند خونه خواهرشون. میام می‌بینم هیچ کی خونه نیست. خونه سوت و کوره. پدر و مادرم هم که رفتند شهرستان. حالا من کجا برم؟ من ۴۳ ساله‌ام. می‌بینم ای وای! اگر آن موقع با فلانی ازدواج کرده بودم، الآن کنارم بود» (کد ۱۰).

۵. نتیجه‌گیری

جامعه نقش خاصی را برای زن تعریف کرده که در هیچ حالتی مستقل و قائم به ذات او نیست؛ بلکه در رابطه با دیگران تعریف می‌شود. از جمله مهم‌ترین این روابط که نقش مهمی در هویت بخشی به زن دارد، ازدواج، همسری و همراهی یک مرد با اوست. پس از احراز نقش همسری، تکلیف بعدی زنان، مادری است. مادری از نقش‌هایی است که طبیعت و جامعه برای زنان ترسیم کرده و تکمیل زنانگی را در گرو آن می‌داند.

مادر بودن و مادر شدن، موضوع مهمی در مطالعات خانواده است. برخی معتقدند تجربه مادر شدن، بر ساخته اجتماعی است و نمی‌توان آن را به یک واقع زیستی تقلیل داد. در باور بسیاری

از زنان، مادر شدن، هویت اصلی زن را می‌سازد و به زنان این امکان را می‌دهد تا به گونه‌ای دیگر به جهان پیرامون خویش بنگرند و به شیوه‌ای دیگر زندگی کنند؛ تحولی که با سایر وقایع زندگی آنان قابل مقایسه نیست و تمامی زنان - صرف نظر از وابستگی‌های قومی و طبقاتی خود - بر اهمیت آن اذعان دارند (ریبنز مکاریتی ۱۳۹۰، ۴۷۸).

زنان با ورود به عرصه مادری و فرزندآوری، به انسان بالغ و کامل تبدیل می‌شوند. اهمیت این امر - چه از لحاظ کارکردهای جامعه‌شناختی و چه از لحاظ ترغیب و تشویق اجتماعی - تا آن حد است که زنانی که توانایی فرزندآوری یا تمایلی به آن نداشته باشند، انسان‌هایی ناکامل، ناقص و خودخواه قلمداد می‌شوند و به آنان به چشم دیگری‌هایی نگریسته می‌شود که باید برای کارشان دلیل داشته باشند؛ هرچند هیچ دلیلی پذیرفتنی نیست.

گره زدن هویت زنان به همسری و مادری سبب شده ازدست‌دادن هر یک از آنها برای زنان هزینه گزافی داشته باشد. طلاق و جدایی، هزینه‌هایی چون نسبت بی‌کفایتی به زنان برای حفظ همسر و زندگی، مخاطرات هویتی و ازدست‌دادن هویت تأهلی، ایجاد تصویر ناقص و دیگری، محرومیت از امکانات و امتیازات همسری، ازدست‌دادن تشخیص و امنیت اجتماعی برآمده از همراهی یک مرد، تبدیل شدن به ابژه جنسی از نظر مردان دیگر و ... را به همراه دارد.

هزینه گزاف ازدست‌دادن همسر - اگر در کنار ازدست‌دادن فرزندان باشد - امری است که تحمل آن برای زنان و جامعه، هر دو به اندازه‌ای دشوار و دور از تصور است که زنان ترجیح می‌دهند - به هر قیمتی - فرزندان را در کنار خود داشته باشند. ازدست‌دادن هویت همسری زنان شاید با ازدواج دوباره رفع شود؛ اما ازدست‌دادن فرزندان، چنان هزینه‌ای دارد که زنان به سختی به این کار تن می‌دهند. حضور فرزندان می‌تواند آسیب ازدست‌دادن موقعیت تأهل و همسری را تا حدودی جبران کند. زنان می‌کوشند با داشتن فرزندان در کنار خود متحمل هزینه و آسیبی افزون بر مطلقگی نشوند.

حضور فرزندان، گونه‌ای تاوان است که زنان - به جبران ناشایستگی انتسابی - به طور خودخواسته به جامعه می‌پردازند تا هویت و شخصیت آنان تا حدودی تظهير شود. از آنجا که زنان با وجود فرزندان، با دشواری‌هایی در امر ازدواج دوباره روبه‌رو می‌شوند، این امر می‌تواند تا حدودی در انظار عمومی خطر این تصور که آنان به قصد تشکیل زندگی جدید، به جدایی اقدام کرده‌اند را کاهش دهد. از آنجا که عموم مردم می‌پندارند که زن مطلقه در هر صورت مقصر و ناشایست در حفظ زندگی است، تحمل مرارت‌ها و سختی‌های عاطفی و هزینه‌های اقتصادی، گذشتن از برنامه‌های فردی و سرکوب نیازها و تمایل به ازدواج دوباره شاید بتواند

جامعه را قانع کند که آنان بهای تقصیر و بی کفایتی خود را پرداخته‌اند.

چنین تصویری از آن‌روست که مادری عاطفه‌محور تا آن حد تقدیس شده و طبیعی است که چنانچه زنی از این امر صرف نظر کند، محل اشکال و تردید است. نکته کمتر مورد توجه، آن است که عاطفه و محبت مادر و فرزند، تنها یکی از ویژگی‌های مادری است؛ نه حتی عامل تعیین کننده. بیشتر زنان در حالی مسئولیت فرزندان را می‌پذیرند که تصور درستی از چگونگی گذران زندگی با فرزندان و نحوه پرورش آنان بدون حضور پدر ندارند. آنان تصور مبهمی از بحث مطلقه بودن و تغییر برخی شرایط دارند؛ ولی تجربه زیستن در این اوضاع، واقعیت دیگری را به آنان می‌نمایاند. در چنین وضعیتی، زنان - در اقدامی عاطفی و احساسی - فرزندان را می‌پذیرند و پس از آنکه واقعیت برای آنان آشکار شد، راه بازگشتی نمی‌یابند.

کاهش حس گناه و عذاب وجدان که تحت پوشش احساس مسئولیت مطرح می‌شود، از دیگر عوامل پذیرفتن فرزندان است و نقش مؤثری در احساس مادری و اعمال مادرانه دارد. حضور فرزندان اگرچه به دلیل محبت است که خاستگاه آن، طبیعت عاطفی زنان است، از جانب دیگر برآمده از ارزش قائل شدن برای موضوعی است که برای آن، زمان و انرژی صرف شده است. در بحث رابطه مادر و فرزندی، بعد دیگری نیز وجود دارد و آن، اینکه مادران برای سرنوشت فرزندان خود اهمیت قائل‌اند. بخشی از این ماجرا به زندگی فرزندان و توانمند کردن آنان برای زندگی آینده و کاهش آسیب‌های برآمده از زندگی در خانواده‌ای ناکامل با ویژگی‌های خاص خود مربوط است؛ اما بخشی نیز پاداش و هدفی است که سختی‌ها، مرارت‌ها و ازدست‌دادن‌ها را برای مادر توجیه می‌کند. اهمیت این مسئله آن‌چنان است که برای برخی مادران، ناکامی فرزندان به ضربه‌ای دشوارتر از جدایی بدل می‌شود.

در حالی که در قوانین ما مسئولیت فرزند با پدر است (م ۱۱۹۹)، بر اساس قانون مصوب سال ۱۳۸۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام (م ۱۱۶۹) مادران می‌توانند پس از طلاق تا هفت سالگی فرزندان را کنار خود داشته باشند. این امر خواسته مادرانی بوده که پس از جدایی از فرزندان خود محروم می‌شدند؛ ولی تجربه زیسته مادران این پژوهش، توصیه این امر به زنان دیگر نبود. مادری، فعالیتی دلپذیر است؛ در صورتی که شرایط دیگر نیز فراهم باشد. دلپذیری مادری نیز امری نیست که همواره در جریان باشد؛ بلکه لحظاتی است که از طریق آن، امکان ادامه مسیر فراهم می‌شود.

مادر بودنی که در آن، افزون بر محرومیت اقتصادی، محرومیت‌های عاطفی را نیز به فرزندان تحمیل می‌کند، واجد کیفیتی نیست که سبب شود مادران بی‌شغل و بی‌درآمد مراقبان بهتری برای فرزندان باشند؛ درحالی که پدران آنها اغلب در امر اقتصادی و حوزه تربیتی کمترین دخالت را دارند. بدین ترتیب است که نه مادران از لذت مادری بهره‌وفی و کامل خواهند برد و نه فرزندان در آغوش محبت مادران پرورش می‌یابند. به نظر می‌رسد امکان انتخاب داشتن فرزندان پس از جدایی - اکنون تحت فشار جامعه - به نوعی اجبار و تحمیل تبدیل شده است؛ به گونه‌ای که زنان را واداشته در اقدامی شتاب‌زده و به منظور دوری از اتهامات برشمرده، داوطلب همراه داشتن فرزندان شوند.

ذات تجربه مادری مادران مطلقه شهر تهران، حاصل از ترکیب توصیف متنی و ساختاری، بیانگر تجربه‌ای طیف‌گونه است. در یک سمت این طیف، مادری هویت‌محور با مشخصه آشکار غلبه هویت زنانگی و انجام وظایف مادری سازنده است؛ درحالی که زن مطلقه فرصت زندگی و ازدواج دوباره را دارد. مادری فرزندمحور در نقطه مقابل آن قرار دارد که با وجود تلاش مادرانگی بر محور هویت جنسیتی تجویزی، ثمره چندانی در بر ندارد. این امر از منظر هویت جنسی موجب از دست دادن فرصت ازدواج شده و گونه‌ای حس نوستالوژیک را در ذهن آنها متبادر می‌کند. در میانه این طیف، مادری تقدیرمحور قرار دارد که در انتخاب هویت جنسی زنانگی و هویت جنسیتی مادرانه معلق است.

بررسی تجربه این مادران، اوضاع بستری و زمینه‌ساز انواع کنش مادری و نیازهای این قشر خاص از زنان را بر می‌شمارد. توجه به نکات حاصل از این تجربه‌های آنان و تقاضاهای این نوع جدید و در حال گسترش خانواده می‌تواند در اقدامی پیشگیرانه به کنترل عوامل جدایی، تعیین تکلیف فرزندان پس از طلاق، نحوه رسیدگی به حقوق مالی آنان پس از جدایی، فراهم کردن امکان فرهنگی و عملی ازدواج دوباره برای زنانی که به آن تمایل دارند و در گامی فراتر به چشم‌اندازی از مسائل و مشکلات بخشی از نسل آینده جامعه بینجامد که بدون حضور پدر و در وضعیت نه چندان مناسب پرورش یافته‌اند.

منابع و مأخذ

۱. ایمان، محمدتقی؛ مبانی پارادایمی روش‌های کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی؛ چ ۲، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰.
۲. بهنام، جمشید؛ تحولات خانواده: پویایی خانواده در حوزه‌های فرهنگی گوناگون؛ ترجمه محمدجعفر پوینده؛ تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۳.
۳. رینز مک کارتی، جین و روزالیند ادواردز؛ مفاهیم کلیدی در مطالعات خانواده؛ ترجمه محمد مهدی لیبی؛ تهران: نشر علم، ۱۳۹۰.
۴. غیاثوند، احمد؛ "اثر بخشی طرح شکوفه‌های عشق"، طرح پژوهشی، کارفرما: اداره مطالعات اجتماعی - پژوهشی شهرداری تهران، ۱۳۹۲.
۵. کرسول، جان؛ پویش کیفی و طرح پژوهش: انتخاب از میان پنج رویکرد (روایت-پژوهی، پدیدارشناسی، نظریه داده‌بنیاد، قوم‌نگاری، مطالعه موردی)؛ ترجمه حسن دانایی فرد؛ تهران: نشر صفار، ۱۳۹۴.
۶. محمدپور، احمد؛ روش تحقیق کیفی ضد روش؛ ج ۲، چ ۲، تهران: جامعه‌شناسان، ۱۳۸۲.
7. Neyer, Gerda, Bernardi, Laura; *Feminist Perspectives on Motherhood and Reproduction*; Stockholm University Linnaeus Center on Social Policy and Family Dynamics in Europe, SPaDE, 2011.
8. Steiner, Elizabeth; "Why are divorced mothers economically disadvantaged? And what can be done about it?"; *Texas journal of women and the law*, Volume 17. fall 2007; 17, 1. pp. 131 - 151.
9. White Side, M, F, Becker, B, J; "Parental Factors and Young child's Post Divorce Adjustment: A Meet with Implication's Parenting Arrangements"; *Journal of Family Psychology*, Vol 14, No. 1, pp. 5 - 26, 2000.